

رخش یا دخش؟

(بررسی صورت‌نگاشت یک لغت در نسخه‌های شاهنامه)

سجاد آیدنلو*

دانشیار دانشگاه پیام نور ارومیه.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۶/۱۶

چکیده

در این مقاله کوشش شده است تا مبتنی بر رویکردی تحلیلی - مقایسه‌ای اختلاف صورت‌نگاشته‌های دو واژه «رخش» و «دخش» در فعل مرکب «رخش / دخش کردن» به معنای «تیره و سیاه کردن» در چهار بیت شاهنامهٔ فردوسی واکاوی، مقایسه و شرح شود. بنابراین، در مسیر شرح و پردازش مباحث نوشتار، به بررسی جایگاه صرفی و معنایی این واژگان، در چارچوب رویکرد مقایسه‌ای به نسخه‌های مورد بررسی شاهنامه پرداخته‌ایم. نتایج پژوهش از جمله گویای آن است که «رخش» و «دخش کردن» در فرهنگ‌ها و متون فارسی به معنای «سیاه و تیره کردن» دیده نمی‌شود و اشتقاق واژه نیز دقیقاً متضاد این معناست، اما ریشه‌شناسی‌های پیشنهاد شده برای «دخش» معنای «سیاهی» را برای آن تأیید می‌کند.

کلید واژه‌ها

رخش، دخش، شاهنامه، تصحیح، واژه‌شناسی، فرهنگ جهانگیری.

* aydenloo@gmail.com

مقدمه

از پرسش‌ها و دشواری‌های حوزه متن‌شناسی شاهنامه در چند دهه اخیر، روشن نبودن درستی یکی از دو صورت نگارشی «رخش» یا «دخش» در فعل مرکب «رخش/دخش کردن» به معنای «تیره و سیاه کردن» در چهار بیت شاهنامه فردوسی است. نگاشته بیشتر دست‌نویس‌های شاهنامه در این موارد «رخش» و انتخاب غالب تصحیح‌های معتبر، به جز متن دکتر خالقی مطلق و همکارانشان، «دخش» است. واژه «دخش» به معنای «تاریک» ظاهراً نخستین بار در فرهنگ جهانگیری (تألیف ۱۰۱۷ ه.ق) با شاهی از شاهنامه ثبت و سپس در فرهنگ‌های دیگر تکرار شده است. نگارنده بر اساس قرآینی حدس می‌زند که این صورت-به شرط اصالت لغت-درست‌تر و برتر از «رخش» است و احتمال دارد در نسخه‌های شاهنامه به وجه آشناتر و ساده «رخش» تحریف شده باشد.

در شاهنامه تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق و همکارانشان، چهار بار واژه «رخش» با همکرد «مکن» بکار رفته است که در مراتب زیرین ابتدا ضمن ارجاع به جدول اختلاف صورت‌نگاشت‌ها در نسخه‌ها و چاپ‌های شاهنامه، به طرح مباحث نوشتار می‌پردازیم:

۱- ابیات و جدول مقایسه‌ای

الف- به خوشی بیارای و بیشی ببخش مکن روز پیش دل خویش رخش
(فردوسی ۱۳۸۶ الف، ج ۲، ص ۴۷۰، ب ۶۹۸)

نسخه‌ها	لیدن (۸۴۰ ه.ق)، آکسفورد (۸۵۲)	واتیکان (۸۴۸)	سن ژوزف (فردوسی ۱۳۸۹، ص ۲۱۵)	سعدلو (فردوسی ۱۳۷۹ الف، ص ۲۴۰)	حاشیه ظفرنامه (فردوسی ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۹۲)
بخش	*				
مگر روز بیشی بود دلت خوش		*			
رخش ^۱			*	*	*

چاپ‌ها	ژول مول (فردوسی ۱۳۷۳، ۱۴۴۱/۶۰/۱۲)	بروخیم (فردوسی ۱۳۸۶، ۱۴۴۶/۷۳۶/۳)	دبیرسیاقلی (فردوسی ۱۳۸۶، ۱۶۰۶/۷۷۵/۳)	مسکو (فردوسی ۱۳۷۴، ۳۷۷۲/۲۴۹/۳)	جیحونی (فردوسی ۱۳۷۹، ۳۶۴۹/۵۱۴/۱)	کزازی (کزازی ۱۳۸۲، ۳۶۸۱/۱۶۱)	قریب (فردوسی ۱۳۸۶، ۱۱۹۹/۳۸۷/۱)	مینوی (فردوسی ۱۳۶۳، ۲۱۷)
پخش	*	*	*					
رخش				*				
دخش					*	*	*	*

ب- بخواه آنچه خواهی و دیگر ببخش مکن بر دل ما چنین روز رخش
(فردوسی ۱۳۸۶ الف، ج ۵، ص ۳۲۷، ب ۴۲۸)

نسخه‌ها	تویفایوسرای (ق. ۷۳۳)	قاهره (۷۴۱)، قاهره (۷۹۶)، لیدن (۸۴۰)، آکسفورد (۸۵۲)	واتیکان (۸۴۸)	انستیتوی خاورشناسی (۸۴۹)	سن ژوزف (ص ۵۲۶)	سعدلو (ص ۵۴۷)	حاشیه ظفرنامه (ج ۲، ص ۹۲۳) تصحیح خالقی مطلق	هست نسخه مبنای
خوش	*							
بخش (بدون نقطه حرف اول)		*						
تخش			*					
غش				*				
رخش					*	*	*	*

چاپ‌ها	ژول مول (۲۸۲۰/۱۲۸۹/۴)	بروخیم (۲۹۷۴/۱۶۵۷/۶)	دبیرسیاقلی (۳۹۷۴/۱۶۵۷/۳)	مسکو (۴۱۹/۲۴۲/۶)	جیحونی (۴۲۵/۱۱۷۲/۳)	کزازی (۳۶۹۹/۱۳۸۴/۱۶۲)	قریب (۴۳۳/۸۹۳/۲)
رخش	*						
پخش		*	*				
دخش				*	*	*	*

پ- بنوش و بیاز و بیاز و ببخش مکن روز بر تاج و بر تخت رخش
(فردوسی ۱۳۸۶ الف، ج ۵، ص ۲۷۷، ب ۱۲)

نسخه‌ها	قاهره (۷۴۱)، لیدن (۸۴۰)، آکسفورد (۸۵۲)	انستیتوی خاورشناسی (۸۴۹)	سن ژوزف (ص ۶۵۱)	سعدلو (ص ۶۵۱)	حاشیه ظفرنامه (ج ۱، ص ۱۰۱۹)	بازده نسخه دیگر چاپ دکتر خالقی مطلق
بخش	*					
چه تازی به کین و چه نازی به گنج		*				
رخش			*	*	*	*

چاپ‌ها	ژول مول (۱۳/۱۵۶۴/۵)	بروخیم (۱۰/۱۹۵۷/۷)	دبیرسیاقی (۴) (۱۰/۲۰۰۱/۲)	مسکو (۷) (۱۲/۲۱۳)	جیحونی (۱۲/۱۴۶۷/۳)	کزازی (۱۳۸۵/۱۳۶۲۵/۱۶۶)	قریب (۱۲/۱۱۱۱/۲)
رخش	*	*					
دخش			*	*	*	*	*

ت- گاهش به یزدان دارنده بخش مکن روز بر دشمن و دوست رخس
(فردوسی ۱۳۸۶/الف، ج ۱، ص ۱۰۱، ب ۱۳۱۶)

نسخه‌ها	قاهره (۷۴۱)، تویقاپوسرای (۹۰۳)، لیدن (۸۴۰)، آکسفورد (۸۵۲) ^۵	سن ژوزف (۹۰۵ص)	سعدلو (ص ۹۳۵)	حاشیه ظفرنامه (ج ۲، ص ۱۴۷۷)	ده دست نویس دیگر دکتر خالقی مطلق
بخش	*				
رخش		*	*	*	*

چاپ‌ها	ژول مول (۷) (۱۳۷۳/۲۱۱۸)	بروخیم (۹) (۱۳۴۲/۲۶۵۳)	دبیرسیاقی (۴) (۱۳۶۷۹/۵) (۱۳۹۱)	مسکو (۹) (۱۳۳۱/۸۷)	جیحونی (۴) (۱۳۱۹/۲۰۲۹)	کزازی (۱۳۸۷/۱۳۳۹/۶۹)	قریب (۱۳۲۶/۱۵۳۳/۲)
رخش	*	*					
بخش			*				
دخش				*	*	*	*

با دقت نظر در جدول‌های داده شده معلوم می‌شود که ضبط غالب دست نویس‌ها در قافیۀ مصراع دوم ابیات مورد بررسی «رخس» است، اما بیشتر چاپ‌های شاهنامه غیر از تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکارانشان برخلاف نگاشته نسخه‌ها «دخش» را برگزیده‌اند.

از فرهنگ‌های تخصصی شاهنامه، عبدالقادر بغدادی «دخش» را بی ذکر شاهد به معنای «آغاز و ابتدا» آورده است. او برای «رخس» نیز پنج معنی نوشته که هیچ یک از شواهد آن با ابیات مورد بحث مرتبط نیست (رک: بغدادی ۱۳۸۳، صص ۱۵۱ و ۱۷۹؛ همان ۱۳۹۱، صص ۱۴۵ و ۱۶۴). ولف «دخش» را به آلمانی Mühe و Geschäft معادل گذاری کرده که به معنای «کار و کوشش» است. وی برای «رخس» در بیت‌های دوم، سوم و چهارم دو واژه Wirig و Verkehrt به معنای «وارون، نادرست، مغایر، مخالف و مانع» را آورده است (رک: ولف ۱۳۷۷، صص ۳۶۵ و ۴۲۹). شادروان نوشین «دخش» را «تیره و تاریک» معنا کرده و توضیح داده‌اند که صورت «رخس» در نسخه‌های شاهنامه نادرست است (رک: نوشین ۱۳۶۳، صص ۱۷۳ و ۵۷۴). در فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه

«دخش»، «تیره و تاریک» معنا شده و برای «رخش» در بیت‌های مورد بحث معانی «واژگونه و مخالف» ذکر شده (رک: شامیاتی ۱۳۷۵، صص ۲۳۱ و ۲۸۳) که احتمالاً برگرفته از فرهنگ *ولف* است. مرحوم دکتر اتابکی هر دو وجه «دخش» و «رخش» را به معنای «تیره و تاریک» ضبط کرده‌اند (رک: اتابکی ۱۳۷۹، صص ۱۰۰ و ۱۱۵) و در کتاب ترکیب در شاهنامه فقط صورت «دخش کردن» به معنای «تاریک کردن» مدخل شده است (رک: طاووسی و دیگران ۱۳۸۷، ص ۴۰۵). دکتر خالقی مطلق در واژه نامه پایانی یادداشت‌های شاهنامه مطابق با ضبط متن خویش «رخش» را در معنی «تیره و تاریک» آورده‌اند (رک: خالقی مطلق ۱۳۸۰، ص ۸۶۱؛ همو ۲۰۰۶، ص ۴۱۳؛ همو ۲۰۰۹، ص ۳۶۷) و دکتر رواقی نیز «دخش کردن» را به معنی «تیره و تاریک کردن» ثبت کرده و هر چهار شاهد کاربرد آن را داده‌اند (رک: رواقی ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۹۸۱).

محققان، شاهنامه پژوهان، واژه شناسان و مصححان شاهنامه نیز از دیرباز به دو ضبط «دخش» و «رخش» در بیت‌های فردوسی توجه داشته، بکوتاهی در این باره اظهار نظرهایی کرده‌اند. در نوشته‌های فارسی ظاهراً نخستین بار مباشران شاهنامه چاپ بروخیم به این نکته پرداخته و در زیرنویس مربوط به بیت دوم از چهار شاهد این واژه پس از انتخاب «پخش» در متن، نوشته‌اند «در دو چاپ «رخش» آورده‌اند که غلط است» (فردوسی ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۱۶۰۸، زیرنویس ۴). زنده یاد علامه دهخدا در لغت نامه ذیل ماده «رخش» یکی از معانی آن را «روشن» نوشته و این بیت را از فردوسی شاهد آورده اند:

پوش و بنوش و بناز و ببخش بکن روز بر تخت و بر تاج رخش

ولی مدوتان لغت نامه در زیرنویس یادآوری کرده‌اند که «صورت صحیح کلمه «دخش» است به معنی تیره و مصراع دوم: مکن روز با تاج و با تخت دخش» (دهخدا ۱۳۷۷، ذیل «رخش»). روان شاد نوشین غیر از واژه نامک در جای دیگر نیز باز نظر خویش را درباره درستی «دخش» تکرار کرده‌اند (رک: نوشین ۱۳۷۳، صص ۳۰-۳۲). دکتر خالقی مطلق پس از ذکر معنای «تیره و تاریک» برای «رخش» و شواهد لغت شاهنامه برای این واژه و نیز اشاره به تصحیح قیاسی مرحوم نوشین، ضبط نسخه‌های شاهنامه (رخش و بخش) و معنای «کار و کوشش» برای «دخش»، سرانجام نوشته‌اند «بنابر این ریخت درست این واژه در شاهنامه که رخش است یا دخش روشن نیست» (خالقی مطلق ۱۳۸۰، ص ۷۷۵). دکتر کزازی در توضیحات مربوط به بیت دوم از آن چهار بیت، «دخش» را به معنای «تیره و تاریک» و برآمده از *daxšta* اوستایی به معنی «نشان و علامت» دانسته‌اند (رک: کزازی ۱۳۸۴، ص ۶۸۸). دکتر جوینی هم در شاهد نخست به استناد نسخه مبنای کار خویش یعنی فلورانس (۱۶۱۴ ه.ق) «رخش» را آورده و در توضیح پاورقی ضمن تأیید این ضبط، درباره دیدگاه مرحوم نوشین - که «رخش» را نادرست

می‌دانند- نوشته‌اند «معلوم نشد که چه گونه و به چه دلیل وی سخن فرهنگ نویسان را نمی‌پذیرد و معنی که آنان کرده‌اند چرا نادرست است» (فردوسی ۱۳۸۷، ص ۴۲۰. نیز، رک: جوینی ۱۳۷۴، ص ۴۷).

آنچه از چهار بیت شاهنامه - طبق تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکارانشان- بوضوح برمی‌آید این است که «رخش کردن» در آنها به معنی «تیره و تار کردن» بکار رفته است، اما اینکه برای این معنا ضبط «رخش» در دست نویس‌های شاهنامه و متن دکتر خالقی مطلق و همکاران ایشان درست است یا تصحیح قیاسی «دخش» در چاپ‌های دیگر و برخی فرهنگ‌ها؟ پرسشی است که با وجود اشارات و توضیحات پژوهشگران نه تنها پاسخی دقیق و روشن نیافته بلکه تردید دکتر خالقی مطلق درباره درستی یکی از دو صورت «دخش» یا «رخش» به رغم انتخاب «رخش» در چاپ ایشان، بر پیچیدگی بحث و ضرورت طرح مجدد و مفصل آن نیز افزوده است.

۲- بحث و بررسی

در فرهنگ‌های عمومی فارسی از معانی واژه «رخش» آنچه با این بحث و ابیات مورد بررسی مرتبط است معنای «دو رنگ سرخ و سفید» یا «رنگی میانه سیاه و بور» است. این معنی در لغت فرس اسدی (چاپ استاد اقبال آشتیانی) با بیتی به نام فردوسی آمده است:^۷

ببخشای بر من تو ای دادبخش که از خون دل گشت رخساره رخش
(رک: اسدی ۱۳۹۰، صص ۲۲۳ و ۲۲۴)

این بیت در شاهنامه نیست، اما گواهی است که در آن «رخش گشتن» به معنای «سرخ شدن» بکار رفته است. هندو شاه نخبجوانی پس از نوشتن معنای «رنگی میانه سیاه و بور» برای «رخش» افزوده است که «اسب رستم آن رنگ بوده است و بدین سبب آن را رخس گویند» (نخبجوانی ۱۳۵۵، ص ۱۵۱). معنای «سرخ و سفید» یا «سیاه و بور» برای لغت «رخش» بعدها در فرهنگ‌های دیگر هم باز نوشته شده است (از جمله، رک: اوبهی هروی ۱۳۶۵، ص ۱۷۳؛ فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار ۱۳۸۰، نیازی حجازی ۱۳۹۰، ص ۷۲؛ انجوی شیرازی ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۷۵۲؛ تبریزی ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۹۴۱؛ رامپوری ۱۳۶۳، ص ۴۰۴؛ نفیسی ۱۳۵۵، ج ۳، ص ۱۶۴۲؛ دهخدا ۱۳۷۷، ذیل ماده). در فارسی افغانستان هم «رخش» به معنای «رنگ سرخ و سفید» استفاده می‌شود (رک: انوشه و خدابندلو ۱۳۹۱، ص ۴۸۹).

«دخش» هم اولین بار در لغت فرس (چاپ استاد اقبال آشتیانی) با دو شاهد از

فراالوی به معنای «ابتدای کار» آمده^۹ (رک: اسدی ۱۳۹۰، ص ۲۵) و در بسیاری از فرهنگ‌های دیگر تکرار شده است^{۱۰} (رک: ابراهیم ۱۳۸۱، ص ۱۰۳؛ قوام فاروقی ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۳۸؛ ادیبی ۱۳۸۹، ص ۶۳؛ اوبهی هروی ۱۳۶۵، ص ۱۶۲؛ فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار ۱۳۸۰، ص ۱۰۹؛ انجوی شیرازی ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۷۴۸؛ مقیم توپسرکانی ۱۳۶۲، ص ۲۰۷؛ تبریزی ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۸۲۷؛ نفیسی ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۱۴۷۰؛ دهخدا ۱۳۷۷، ذیل ماده: معین ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۴۹۸؛ ادیب طوسی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۵۳؛ انوری ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۰۱۵).

در حدود بررسی‌های نگارنده، فرهنگ جهانگیری (تألیف ۱۰۱۷ ه.ق) ظاهراً کهن‌ترین منبعی است که واژه «دخش» را به معنای «تیره و تاریک» آورده (رک: انجوی شیرازی ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۷۴۸) و این بیت از فردوسی را هم به‌عنوان شاهد آن ذکر کرده است:

بخواه آنچه خواهی و دیگر ببخش مکن بر دل ما چنین روز دخش
 پس از فرهنگ جهانگیری «دخش» با این معنی در برخی لغت‌نامه‌های دیگر نیز وارد شده است، از جمله برهان قاطع (رک: تبریزی ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۸۲۷)، فرهنگ رشیدی (رک: تتوی ۱۳۸۶، ص ۴۵۸)، فرهنگ آندراج (رک: پادشاه ۱۳۳۶، ج ۳، ص ۱۸۰۵)، فرهنگ نفیسی (رک: نفیسی ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۱۴۷۰)، لغت‌نامه دهخدا (رک: دهخدا ۱۳۷۷، ذیل ماده)، فرهنگ معین (رک: معین ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۴۹۸) و فرهنگ سخن (رک: انوری ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۰۱۵).

ثبت واژه «دخش» به معنای «تاریک» با پیتی از فردوسی در فرهنگ جهانگیری نشان می‌دهد که احتمالاً در نسخه‌ای از شاهنامه که انجوی شیرازی در قرن یازدهم از آن استفاده کرده، ضبط واژه، «دخش» بوده است نه «رخش». حتی اگر خود او این لغت و شاهد آن را از دست نویس‌های شاهنامه نقل نکرده و آن را از یکی از پنجاه و سه فرهنگ منبع خویش باز آورده باشد، تغییری در این استنباط بوجود نمی‌آید که به هر حال در سده یازدهم یا پیش از آن ضبط «دخش» هم در نسخ شاهنامه بوده است.

نکته پرسش برانگیز و تا حدی عجیب این است که چرا تا قرن (۱۱ ه.ق) و هنگام تألیف فرهنگ جهانگیری لغت «رخش» یا «دخش» به معنای «تاریک و سیاه» در آن چهار بیت شاهنامه مورد توجه هیچ یک از فرهنگ نویسان واقع نشده و آنها به رغم معانی گوناگون و شواهدی که برای «رخش» و «دخش» آورده‌اند به این ابیات شاهنامه و کاربرد «رخش/دخش کردن» دقت نکرده‌اند؟ پاسخ هرچه باشد نگارنده بنا بر دلایل و قراینی که در ادامه آورده خواهد شد، ضبط «دخش» در بعضی چاپ‌ها و فرهنگ‌ها را درست و دقیق و «رخش» موجود در دست نویس‌ها را وجه محرف و ساده

شده آن می‌داند. با این توضیح که بر پایه نکتۀ احتملی که از مادۀ «دخش» در فرهنگ جهانگیری و بیت شاهد آن دریافته می‌شود، پیشنهاد «دخش» به جای «رخش» در چهار بیت شاهنامه از مقولۀ تصحیح قیاسی نخواهد بود و احتمالاً نسخه/ نسخه‌هایی از حماسه ملی ایران این وجه را داشته‌اند/ دارند.

اما گواهی‌ها و دلایل برتری ضبط «دخش» به معنای «تاریک و سیاه» بر «رخش» چنین بنظر می‌رسند:

الف- تا جایی که نگارنده بررسی کرده در هیچ یک از فرهنگ‌های مهم فارسی از لغت فرس اسدی تا فرهنگ سخن «رخش» و «رخش کردن» به معنای «تیره» و «تاریک کردن»- که در ابیات شاهنامه مورد نظر است- نیامده و بر عکس شواهدی در متون فارسی یافته می‌شود که در آنها «رخش» و «رخش کردن» در معنی «روشن، تابناک» و «پالودن و روشن کردن» بکار رفته است، یعنی دقیقاً در معنایی متضاد با آنچه در چهار بیت شاهنامه می‌بینیم:^{۱۱}

ز پیروزه پانصد دو سیصد بلخش که بود از فروغش شب تیره رخش
(یرانشاه بن ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷، ص ۲۹۹، ب ۲۸۱۷)

به تن بر یکی جامه‌ای بس فرخش ولیکن ز رخسار او خانه رخش
(همان، ص ۳۴۶، ب ۳۷۰۴)
ز زرش فروغ آسمان کرده رخش زمین چون بدخشان ز رنگ بدخش
(یرانشاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰، ص ۷۲، ب ۹۴۲)

در لغت شهنامه عبدالقادر بغدادی ذیل مادۀ «رخش» بی‌تی آمده که از فردوسی نیست و مولف آن را شاهی برای «رخش» در معنی «زبون و متغیر» ذکر کرده است (رک: بغدادی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۹؛ همو، ۱۳۹۱، ص ۱۶۴) ولی از فحوای بیت دانسته می‌شود که در این جا هم «رخش کردن» به معنای «پالودن و روشن کردن» است:

به ایرانیان بز گله بخش کرد به شستن تن خویش را رخش کرد
برای دفع دخل مقدر باید این نکته را نیز توضیح داد که در چند لهجۀ زبان کردی و گویش‌های لکی، تاتی و لری واژه «رش» (raš) به معنای «سیاه» است (رک: آذرلی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۷؛ کیا، ۱۳۹۰، ص ۵۰۲) که آن را بازمانده صورت مفروض *raxša دانسته‌اند (رک: حسن دوست، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۷۵۱). با اینکه وجه *raxša می‌تواند نشان دهنده معنای «سیاه» برای «رخش» باشد چون «رخش» به این معنی در زبان فارسی کاربرد ندارد و صورت‌های مستعمل در زبان کردی و گویش‌های ایرانی نیز گونه تحوّل یافته «رش» است نه «رخش»، نمی‌توان آن را قرینه و شاهی برای تأیید

«رخش کردن» در معنای «سیاه کردن» انگاشت. چئونگ «رش» به معنای «سیاه» و نیز «رخش» رستم در معنی «آمیزه‌ای از سرخ و سفید» را از ریشهٔ *ra(n)z** به معنای «رنگ کردن» دانسته است (رک: Cheung2007, pp.313- 314). این را هم باید افزود که در حدود بررسی‌های نگارنده در هیچ یک از ریشه‌ها و مشتقاتِ واژهٔ «رخش» معنای «تیرگی و سیاهی» دیده نمی‌شود (برای دیدن این ریشه‌ها و مشتقات، رک: منصوری و حسن زاده ۱۳۸۷، صص ۱۵۱ و ۱۵۲) تا بتوان از آن برای توضیح/توجیه کاربرد «رخش» به معنای «سیاه» در بیت‌های مورد بحث استفاده کرد.

ب- «رخش» افزون بر معنای «دو رنگ سرخ و سفید» و «رنگ سیاه و بور»، در بعضی فرهنگ‌ها به معنای مطلق «سرخ» هم آمده است (رک: تتوی ۱۳۸۶، ص ۵۱۷؛ پادشاه ۱۳۳۶، ج ۳، ص ۲۰۶۵؛ ادیب طوسی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۸۹). مایرفوهر نام بارهٔ نامدار رستم را از *raxša-* به معنای «سرخ» می‌داند (رک: Mayrhofer1973, 8. 897) از این روی دور نیست که شاید معنای «سرخ» برای واژهٔ «رخش» با اشتقاق و معنای «رخش» رستم مرتبط باشد همچنان که در *صحاح الفرس* معنای «سیاه و بور» برای این لغت برگرفته از رنگ اسب تهمتن دانسته شده است.

پ- بنابر معنای «سرخ» برای «رخش»، در شواهدی متعدّد «رخش کردن» یا «رخش شدن/گشتن» به معنای «سرخ کردن/شدن و برافروختگی ناشی از شادی» به کار رفته است:

ز تن کرد چندان سر از کینه پخش	که شد زیر او در ز خون چرمه رخس
بکوبم به گرز گران سرت پست	کنم رخس از خون بر و تیغ و دست
پس آن خواسته بر سپه بخش کرد	رخ لشکرش یک به یک رخس کرد
جدا کرد و دیگر همه بخش کرد	رخ لشکر از خواسته رخس کرد
سپه را چو دل داد و رخ رخس کرد	همان روز دروازه‌ها بخش کرد
دگر بر سپاه و یلان بخش کرد	رخ هرکس از بهره‌ای رخس کرد
بر ایشان زمین را به سه بخش کرد	ز شاهی رخ هر یکی رخس کرد
بر آن مردمان یک به یک بخش کرد	همه دیده از خون دل رخس کرد
گله بر همه مردمان بخش کرد	ز شادی رخ هرکسی رخس کرد

(همان، ص ۲۹۲، ب ۴۸۲۰)
 دو رخ شاه گیتی از آن رخس کُرد پس آن گه به پاکی در او بخش کُرد
 (همان، ص ۵۹۴، ب ۱۰۲۶۵)
 دگر لشکر خویش را بخش کُرد به داشین رخ سروران رخس کُرد
 (همای نامه ۱۳۸۳، ص ۱۶۹، ب ۳۹۸۳)

در لغت نامه هم «رخس کردن» به معنای «سرخ کردن» آمده و سه شاهد برای آن داده شده که دو بیت از اسدی توسی^{۱۲} و گواه سوم به نوشته علامه دهخدا از یوسف و زلیخای شمس است که در بعضی فرهنگ‌های پیشین به نام فردوسی آمده است:

چو بر گیل گران بدره‌ها بخش کُرد همه رنگ رخسارشان رخس کُرد
 توچه به شواهد کاربرد «رخس» در معنای «روشن» و «رخس کردن» در معنی «سرخ کردن»، بویژه در متون هم موضوع با شاهنامه (مانند: گرشاسپ نامه، کوش نامه، بهمن نامه و همای نامه) و نزدیک به عصر سُرایش آن بخوبی نشان می‌دهد که در زبان فارسی زمان فردوسی و پس از آن، «رخس» به معنای «روشن» و «رخس کردن»، «سرخ کردن» بوده است و نمی‌توان آن را در شاهنامه برخلاف این نمونه‌ها «سیاه کردن» معنا کرد.

ت. از کاربرد صفت «رخشان» برای اسب رستم در چند بیت شاهنامه شاید بتوان حدس زد که فردوسی میان «رخس» و «رخشیدن» به رابطه معنایی قایل بوده است:

سوی رخس رخشان بیامد دمان چو آتش بجوشید رخس آن زمان
 (فردوسی ۱۳۸۶ الف، ج ۲، ص ۲۳، ب ۳۹۱)
 بیامد بمالید و زین بر نهاد شد از رخس رخشان و از شاه شاد
 (ج ۲، ص ۱۲۵، ب ۹۴)
 گر ایدونک نیرو دهد کردگار پدید آورد رخس رخشان هنر
 (ج ۳، ص ۲۳۱، ب ۲۰۵۶)
 بند رخس رخشان در آن مرغزار جهانجوی شد تند با روزگار
 (ج ۳، ص ۲۹۳، ب ۸۵)
 همان رخس رخشان سوی خانه شد چنین با خداوند بیگانه شد
 (ج ۵، ص ۲۸۸، ب ۱۱۳۲)

اگر این گمان درست باشد قرینه‌ای خواهد بود بر اینکه فردوسی «رخس» را - که به «رخشیدن» مرتبط می‌دانسته - در معنای «تیره و تاریک» استفاده نکرده است. به استناد این دلایل و قراین نگارنده حدس می‌زند که ضبط درست و اصلی واژه به احتمال بسیار - و همان گونه که در برخی چاپ‌ها و فرهنگ‌های شاهنامه آمده - «دخش» بوده است که کاتبان یا خوانندگان شاهنامه به «رخس» تبدیل و ساده کرده‌اند. علت ساده تر بودن «رخس» در مقایسه با «دخش» این است که در هر حال برای کاتب و خواننده

شاهنامه «رخش»- هرچند در معنایی دیگر و به صورت اسم خاص باره نامدار جهان پهلوان ایران- واژه‌ای آشنا تر است تا «دخش». از نظر رسم الخطی نیز «دخش» در نسخه‌های فارسی گاهی چنان نوشته می‌شود که ممکن است «رخش» خوانده شود. گواه این تحریف کتابتی واژه «دخش» به معنای «آغاز کار» است که در صحاح الفرس و برهان قاطع و سرمه سلیمانی به صورت «رخش» ضبط شده است (رک: نجوانی ۱۳۵۵، ص ۱۵۲؛ تبریزی ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۹۴۲؛ اوحدی بلیانی ۱۳۶۴، ص ۱۲۰) پس این احتمال هم که در نسخه/نسخ شاهنامه همان واژه (دخش) با معنایی دیگر به «رخش» معروف و پرکاربرد تغییر یافته و ساده شده باشد کاملاً منتفی نیست.

پاول هرن ذیل واژه dexš پس از اشاره به معنای «کار و کوشش»، معنی «تاریک» را برای آن در شاهنامه بر ساخته دانسته است (رک: Horn 1891, p.120) و لیکن با در نظر داشتن ریشه شناسی‌های پیشنهادی برای این لغت، ضبط و معنای آن پذیرفتنی است. در معروف‌ترین اشتقاق داده شده برای «دخش» به معنای «تاریک» این واژه از ریشه deg- به معنای «سوختن» دانسته شده که از هند و اروپایی *dheg^h- در معنی «سوزاندن» گرفته شده است.^{۱۳} صورتهای دیگر آن daxša- (داغ)، daxšta- (نشان)^{۱۴} و daxštavant (نشان دار) در اوستایی، daxšg (نشان، داغ) در فارسی میانه مانوی، daxšag-ōmand (دارای نشان، صاحب ویژگی) در فارسی میانه زرتشتی و dxšne / dxšny (نشان، داغ) در سغدی مانوی است (رک: منصورى ۱۳۸۴، ص ۱۲۲؛ Bartholomae 1961, p.677). واژه «دخش» در شاهنامه می‌تواند صورت تحول یافته daxša- اوستایی و daxšag پهلوی به معنای «داغ» (رک: مکنزی ۱۳۸۳، ص ۶۳؛ Nyberg 1974, vol.2, p.61) باشد که در فارسی مجازاً و به قرینه نشان باقی مانده از داغ، در معنای «سیاه» به کار رفته است.

چونگ احتمال داده است که شاید «دخش» از ریشه *daj به معنی «سوختن، داغ شدن» باشد (رک: Cheung 2007, p.70). از این ریشه -daž (سوختن) در اوستایی، -daz (سوختن) در فارسی میانه، -daxš (داغ زدن، درد داشتن، آزار دادن) در سغدی، -dajš (سوختن) در ختنی، «داغ» در فارسی دری و -daxš (آسیب زدن) یغناپی درخور توجه است. صورت سنسکریت آن dah (سوختن) و گونه فرضی هند و اروپاییش -d^heg^{wh} (سوختن) است (رک: idem, pp.53-54). از این اشتقاق پیشنهادی هم معنای مجازی «سیاهی» برای «دخش» که برگرفته از «سوختن و داغ شدن و آسیب دیدن» است، دریافت می‌شود.

نکته جالب درباره رابطه «سوختن» و «سیاهی» این است که برخی زبان شناسان واژه black انگلیسی به معنای «سیاه» را با flagrāre لاتینی و phlégin یونانی

در معنی «سوختن» (burn) مقایسه کرده‌اند (رک: آینو ۱۳۸۶، ص ۱۴۱؛ Klein 1966, p.176). در سنسکریت نیز از dagdha به معنای «سوختن / سوزاندن» Dagha-Kāka به معنای «کلاغ سیاه» کاربرد دارد (رک: Monier Williams 1960, p.398) که گواهی دیگر بر رابطه معنایی «سوختن» و «سیاهی» است.

هوبشمان نوشته است که «دخش» باید به صورت «دش» به فارسی دری می‌رسید نه «دخش» (رک: Hubschmann 1895, p. 60). این نکته که در خوشهٔ xš (خش) گاهی x (خ) از آغاز، میان و پایان بعضی لغات در گونه‌های تحوّل یافته آنها حذف می‌شود از قواعد تغییرات واجی در زبانهای ایرانی است (مانند: artaxšer > ardešir) اما باید توجه داشت که این قاعده استثنایی نیز دارد که در آنها x (خ) باقی مانده است (مانند: baxš > baxš) و «دخش» نیز می‌تواند از این موارد باشد همچنان که خود هوبشمان در جایی دیگر «دخش» را -البته در معنی «کار و شغل»- از شواهد حذف نشدن x (خ) و استثنای ویژگی مذکور بشمار آورده است (در این باره و برای نمونه‌های قاعدهٔ تحوّل xš، رک: هوبشمان ۱۳۸۶، صص ۲۷۵-۲۷۹).^{۱۵}

نتیجه گیری

بنابر آنچه گفته شد اگر بخواهیم از میان دو صورت «رخش» و «دخش» در چهار بیت مورد بحث شاهنامه یکی را برگزینیم نگارنده با قید احتیاط کامل وجه «دخش» را برتر می‌داند ولیکن باب بحث و اظهار نظر در این باره همچنان باز است و موضوع برای روشننگری بیشتر و رسیدن به نظر تقریباً نهایی و مستند قطعاً نیازمند نقد و بررسی زبان شناسان و متخصصان لغت شناسی است که با نگاهی فنی تر، بویژه از منظر دانش ریشه شناسی دو واژه «رخش» و «دخش» را در بافت بیت‌های شاهنامه دقیق تر بشکافند. نکته مهم دیگر این است که احتمال دارد هیچ یک از این دو ضبط، صورت درست و اصلی نباشد، بلکه شاید گفته فردوسی «تخش» به معنای «اندوهگین و رنجور» بوده که در یک دست نویس باقی مانده و در برخی نسخ به «بخش» و «پخش» تصحیف شده است. «تخش» لغتی است که نگارنده در گفتاری دیگر به مناسبت بحث دربارهٔ یک ضبط مصحف در شاهنامه، به بررسی ریشه، معنا و کاربردهای آن پرداخته است^{۱۶} و در این جا آن مطالب را تکرار نمی‌کند، اما پیشنهاد می‌کند که محققانی که می‌خواهند وارد بحث (رخش یا دخش؟) شوند، این ضبط محتمل را نیز در نظر داشته باشند.

پی‌نوشت‌ها

۱. چون در اینجا دکتر خالقی مطلق ضبط دیگر نسخه‌های مورد استفاده خویش را نداده‌اند به احتمال فراوان نگاشته همه آنها نیز «رخش» است. این نکته را هم باید افزود که بیت مورد نظر با تفاوتی اندک در ضبط در راحه الصدور هم آمده و در آنجا نیز قافیه، «رخش» نوشته شده است. رک: راوندی ۱۳۸۶، ص. ۳۷۶
 ۲. در زیرنویس ۲۸ نوشته‌اند که «دخش» در متن تصحیح قیاسی است.
 ۳. در زیرنویس «دخش»، «تیره و تاریک» معنا شده است.
 ۴. در زیرنویس ۲۲ با اشاره به قیاسی بودن تصحیح واژه آن را «تیره و تاریک» معنا کرده‌اند.
 ۵. دکتر خالقی مطلق ضبط نسخه قاهره (۷۴۱ ه.ق) را «بخش» آورده‌اند اما مرحوم نوشین نوشته‌اند که در این بیت در دست نویس قاهره، «دخش» خوانده می‌شود. رک: نوشین ۱۳۶۳، ص ۱۷۳.
 ۶. مصححان چاپ مسکو در زیرنویس ۱۶ باز به تصحیح قیاسی «دخش» اشاره کرده‌اند.
 ۷. این معنای «رخش» در لغت فرس تصحیح دکتر فتح الله مجتبیایی و دکتر علی اشرف صادقی نیست.
 ۸. در فرهنگ جهانگیری علاوه بر بیت منسوب به فردوسی، این شاهد هم از اسدی توسی نقل شده است:
- ز بس سر که گرز ز تن کرد بخش زمین گشت گلگون و خورشید رخس
 ۹. واژه «دخش» در لغت فرس چاپ دکتر مجتبیایی و دکتر صادقی نیامده است.
۱۰. برای اشتقاق این معنای «دخش»، رک: Cheung 2007, pp. 70-71
۱۱. مرحوم علامه دهخدا نیز به درستی متوجه شده‌اند که در ابیات مورد بحث از فردوسی «رخش» به معنای «روشن» است و نمی‌تواند معنی «سیاه و تیره» داشته باشد اما چون این معنا با وجه منفی فعل (مکن) در شاهد شاهنامه سازگار نیست مصراع «مکن روز بر...» را به صورت «بکن روز بر تخت و بر تاج رخس» آورده‌اند که همان گونه که اشاره شد مدوّنان لغت نامه در حاشیه، ضبط درست مصراع و صورت «دخش» در آن را متذکر شده‌اند. در یکی از دست نویسه‌های بنیاد شاهنامه سابق نیز که به شماره 489 Suplle Persan متعلق به کتابخانه ملی پاریس است در بیت نخست از ابیات مورد بحث شاهنامه، کاتب «مکن» را به صورت مثبت «بکن» نوشته است (برگ ۱۶۵ الف). (از دوست محققم جناب آقای مهدی رحیم پور، پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی بسیار سپاسگزارم که تصویر برخی نسخ بنیاد شاهنامه به لطف و زحمت ایشان به دستم رسیده است).

۱۲. در لغت نامه بیت نخست به نادرست از فردوسی دانسته شده و بیت دوم همان شاهد مذکور در فرهنگ جهانگیری (← یادداشت شماره ۸) با اندکی اختلاف در ضبط است. برای این بیت در گرشاسپ نامه، رک: اسدی ۱۳۱۷، ص ۲۹۰، ب ۱۷.
۱۳. برای آگاهی بیشتر درباره ریشه هندواروپایی-dheguh* و مشتقات آن، رک: Pokorny, Julius, Indogermanisches Etymologisches, Wörterbuch, Bern-Stuttgart 1959, pp. 240-241.
۱۴. در مآخذ فارسی ظاهراً نخستین بار روان شاد دکتر معین در حواشی برهان قاطع ذیل ماده «دخش» به احتمال رابطه آن با وجه اوستایی-daxšta- به معنای «نشان، علامت» اشاره کرده‌اند. رک: تبریزی ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۸۲۷، زیرنویس ۵.
۱۵. تحریر نخست این مقاله پس از گفتگو با دوستان دانشمند جناب آقای دکتر خسرو قلی زاده (عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور ارومیه) و جناب آقای دکتر ابوالفضل خطیبی (عضو هیأت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی) و استفاده از نکته سنجی‌های ایشان، در یکی دو مورد اندکی گسترش یافت. از لطف و راهنمایی این بزرگواران تشکر می‌کنم.
۱۶. رک: آیدنلو، سجّاد؛ «تُخشان (تصحیح یک واژه تصحیف شده در شاهنامه)»، فرهنگ نویسی (ویژه نامه نامه فرهنگستان)، شماره ۷ (زیر چاپ).

Archive

فهرست منابع

- آذرلی، غلامرضا، (۱۳۸۹). *فرهنگ واژگان گویشهای ایران*، تهران، نشر هزاره، تهران.
- آیتو، جان (۱۳۸۶). *فرهنگ ریشه شناختی انگلیسی*، ترجمه حمید کاشانیان، تهران، انتشارات معین و نشر نو.
- ابراهیم، بدرالدین، (۱۳۸۱). *فرهنگنامه زفان گویا و جهان پویا (فرهنگ لغت فرس پنج بخشی)*، به کوشش دکتر حبیب الله طالبی، تهران، انتشارات پازینه.
- اتابکی، پرویز، (۱۳۷۹). *واژه نامه شاهنامه*، تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز.
- ادیب طوسی، محمّدامین، (۱۳۸۸). *فرهنگ لغات ادبی*، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل.
- ادیبی، (۱۳۸۹). *عجائب اللغه*، تصحیح دکتر محمود مدبری، کرمان، دانشگاه آزاد.
- اسدی، ابومنصور، (۱۳۱۷). *گرشاسپ نامه*، تصحیح حبیب یغمایی، تهران، کتابفروشی بروخیم.
- اسدی، ابومنصور، (۱۳۶۵). *لغت فرس*، تصحیح دکتر فتح الله مجتبیایی - دکتر علی اشرف صادقی، تهران، انتشارات خوارزمی.
- اسدی، ابومنصور، (۱۳۹۰). *لغت فرس به انضمام ملحقات*، تصحیح استاد عباس اقبال آشتیانی، تهران، انتشارات اساطیر.
- انجو شیرازی، میر جمال الدین حسین، (۱۳۵۱). *فرهنگ جهانگیری*، ویراسته دکتر رحیم عفیفی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
- انوری، حسن، (۱۳۸۲). *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران، انتشارات سخن، چاپ دوم.
- انوشه، حسن و غلامرضا خدابندلو، (۱۳۹۱). *فارسی ناشنیده (فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و فارسی شده کاربردی در افغانستان)*، تهران، نشر قطره.
- اوبهی هروی، حافظ سلطانعلی، (۱۳۶۵). *فرهنگ تحفه الاحباب*، تصحیح فریدون تقی زاده طوسی - *نصرت الزمان ریاضی*، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- اوحدی بلیانی، تقی الدین، (۱۳۶۴). *سرمه سلیمانی*، تصحیح دکتر محمود مدبری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ایران شاه بن ابی الخیر، (۱۳۷۷). *کوش نامه*، تصحیح دکتر جلال متینی، تهران، انتشارات علمی.

- ایران شاه بن ابی الخیر، (۱۳۷۰). *بهمن نامه*، ویراسته دکتر رحیم عفیفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- بغدادی، عبدالقادر، (۱۳۸۲). *لغت شاهنامه*، تصحیح کارل گ. زالمان، ترجمه، توضیح و تعلیق: توفیق ه. سبحانی - علی رواقی، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بغدادی، عبدالقادر، (۱۳۹۱). *لغت شهنامه*، تصحیح کارل گرمانویچ زالمان، ترجمه دکتر منصور ثروت، تهران، انتشارات علمی.
- پادشاه، محمد، (۱۳۳۶). *فرهنگ آندراج*، زیر نظر دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابخانه خیتام.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف، (۱۳۶۱). *برهان قاطع*، به اهتمام و حواشی دکتر محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم.
- تتوی، ملّا عبدالرشید، (۱۳۸۶). *فرهنگ رشیدی*، تصحیح اکبر بهداروند، تهران، انتشارات سیمای دانش.
- جوینی، عزیرالله، (۱۳۷۴). *نبرد اندیشه‌ها در حماسه رستم و اسفندیار*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- حسن دوست، محمد، (۱۳۸۹). *فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبانها و گویشهای ایرانی نو*، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خالقی مطلق، جلال، (۱۳۸۰). *یادداشت‌های شاهنامه*، بخش یکم، نیویورک، انتشارات بنیاد میراث ایران.
- خالقی مطلق، جلال، (۲۰۰۶). *یادداشت‌های شاهنامه*، بخش دوم، نیویورک، انتشارات بنیاد میراث ایران.
- خالقی مطلق، جلال، (۲۰۰۹). *یادداشت‌های شاهنامه*، با همکاری دکتر محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی، بخش سوم و چهارم، نیویورک، انتشارات بنیاد میراث ایران.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷). *لغت نامه*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید.
- رامپوری، غیاث الدین، (۱۳۶۳). *غیاث اللغات*، به کوشش منصور ثروت، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، (۱۳۸۶). *راحه الصدور و آیه السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران، انتشارات اساطیر.
- رواقی، علی، (۱۳۹۰). *فرهنگ شاهنامه*، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر.

- شامبیاتی، داریوش، (۱۳۷۵). *فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه*، تهران، نشر آران.
- طاووسی، محمود، عبدالرسول صادق پور و یاسین راشدی، (۱۳۸۷). *ترکیب در شاهنامه*، شیراز، انتشارات نوید شیراز.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۶۳). *داستان سیاوش از شاهنامه فردوسی*، تصحیح و توضیح استاد مجتبی مینوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۳). *شاهنامه*، تصحیح ژول مول، با مقدمه دکتر محمدامین ریاحی، تهران، انتشارات سخن، چاپ چهارم.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۴). *شاهنامه* (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۹ الف). *شاهنامه همراه با خمسة نظامی*، با مقدمه دکتر فتح الله مجتبیایی، تهران، انتشارات مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۹ ب). *شاهنامه*، تصحیح مصطفی جیحونی، اصفهان، انتشارات شاهنامه پژوهی.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶ الف). *شاهنامه*، تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر ششم با همکاری دکتر محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی، تهران، انتشارات مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶ ب). *شاهنامه*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی و سعید نفیسی، به اهتمام بهمن خلیفه، تهران، انتشارات طلایه.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶ ج). *شاهنامه*، به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، تهران، نشر قطره.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶ د). *شاهنامه*، ویرایش مهدی قریب، تهران، انتشارات دوستان.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۷). *شاهنامه از دستنویس موزه فلورانس*، ج ۵، به کوشش دکتر عزیزالله جوینی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۹). *شاهنامه* (نسخه برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری، کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره NC.43)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، تهران، انتشارات طلایه..
- فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه*، نسخه کتابخانه ملی پاریس، به شماره Supple Persan 489 (عکس نسخه متعلق به بنیاد شاهنامه سابق).

- فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (منسوب به قطران)، (۱۳۸۰). تصحیح دکتر علی اشرف صادقی، تهران، انتشارات سخن.
- قوام فاروقی، ابراهیم، (۱۳۸۵). *شرف نامه منیری*، تصحیح و تعلیقات دکتر حکیمه دبیران، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کزازی، میر جلال الدین، (۱۳۸۲). *نامه باستان*، ج ۳، تهران، انتشارات سمت.
- کزازی، میر جلال الدین، (۱۳۸۴). *نامه باستان*، ج ۶، تهران، انتشارات سمت.
- کزازی، میر جلال الدین، (۱۳۸۵). *نامه باستان*، ج ۷، تهران، انتشارات سمت.
- کزازی، میر جلال الدین، (۱۳۸۷). *نامه باستان*، ج ۹، تهران، انتشارات سمت.
- کیا، صادق (۱۳۹۰). *واژه نامه شصت و هفت گویش ایرانی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۷۷). *ظفرنامه به انضمام شاهنامه* (چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا Or.2833)، تهران و وین، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی و آکادمی علوم اتریش.
- معین، محمد، (۱۳۷۱). *فرهنگ فارسی*، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ هشتم.
- مقیم توپسرکانی، محمد، (۱۳۶۲). *فرهنگ جعفری*، تصحیح دکتر سعید حمیدیان، تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
- مکنزی، دیوید نیل، (۱۳۸۳). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه دکتر مهشید میر فخرایی، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
- منصور، یدالله، (۱۳۸۴). *بررسی ریشه شناختی فعلهای زبان پهلوی*، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- منصور، یدالله و جمیله حسن زاده (۱۳۸۷). *بررسی ریشه شناختی افعال در زبان فارسی*، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه، (۱۳۵۵). *صاح الفرس*، به اهتمام عبدالعلی کارنگ، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.
- نفیسی (ناظم الاطبایا)، سعید، (۱۳۵۵). *فرهنگ نفیسی*، تهران، کتابفروشی ختیم.
- نوشین، عبدالحسین، (۱۳۶۳). *واژه نامه*، تهران، انتشارات دنیای کتاب.

- نوشین، عبدالحسین، (۱۳۷۳). *سخنی چند درباره شاهنامه*، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم.
- نیازی حجازی، (۱۳۹۰). *جامع اللغات (فرهنگ منظوم)*، به اهتمام افسانه شیفته فر، تهران، انتشارات مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- ولف، فریتس، (۱۳۷۷). *فرهنگ شاهنامه فردوسی*، تهران، انتشارات اساطیر.
- *همای نامه*، (۱۳۸۳). تصحیح محمد روشن، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- هوبشمان، هاینریش، (۱۳۸۶). *تحول آوایی زبان فارسی (از هند و اروپایی تا فارسی نو)*، ترجمه بهزاد معینی سام، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- Bartholomae, Christian, (1961). *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin 1.
- Cheung, Johnny, (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Brill, Leiden, Boston.
- Horn, Paul (1891), *Grundriss der Neupersischen Etymologie*, Strussburg.
- Hubschmann, H, (1895). *Persische Studien*, Strassburg.
- Klein, Renest, (1966). *A Comprehensive Etymological Dictionary of the English Language*, Amsterdam, London, New York, Elsevier Publishing Company.
- Mayrhofer, M, (1973). *Onomastica Persepolitana*, Wien. *Orientalia (Nova Series)*, Roma.
- Monier Williams, Sir, (1960). *A Sanskrit- English Dictionary*, Britain, University Press, Oxfprd.
- Nyberg, Henrik Samuel, (1974). *Manual of Pahlavi*, Otto Harrassowitz, Wiesbaden.